

بخش دوم

احزاب سياسي ايران از ابتدا تا پيروزي انقلاب اسلامي

- نگاهی کلی به احزاب سياسي ايران
- احزاب ايران از نهضت مشروطه تا سقوط رضاخان
- نگاهی کلی به احزاب ايران در دوره محمدرضا پهلوي
- احزاب عمده دوره محمدرضا پهلوي (1)
- احزاب عمده دوره محمدرضا پهلوي (2)
- علل شکست احزاب در ايران

فصل هفتم

نگاهی کلی به احزاب سیاسی ایران

از مباحث بخش اول، نتیجه گرفتیم که در جوامع غربی، «احزاب سیاسی»، مولود لیبرالیسم و روش حکومتی آن «دموکراسی» است؛ این احزاب، علاوه بر افزایش مشارکت سیاسی آحاد مردم در تصمیم‌گیریهای سیاسی، موجد نوع جدیدی از دیکتاتوری (نامرئی و غیرملموس) در جامعه خود شده‌اند، زیرا نخبگان سیاسی در تلاشند تا تحت نام احزاب و با استفاده از علوم اجتماعی و روانشناسی و شاخه‌های آنها و روشهای پیچیده تبلیغاتی، قدرت خود را در جامعه بسط دهند. در این نبرد قدرت، کسی پیروز است که از امکانات تبلیغاتی و رسانه‌ای بیشتری برخوردار باشد. در جهان معاصر، رهبران سیاسی به یاری احزاب و گروههای سیاسی با یکدیگر پیکار می‌کنند تا بتوانند به بالاترین مدارج قدرت سیاسی؛ یعنی به دست گرفتن قوای سه گانه و نیروهای مسلح و رسانه‌های گروهی نایل شوند.

این نبرد، برخلاف جنگهای داخلی بین طوایف اجتماعی (که همواره با خونریزی و کشتار و خشونت همراه بود)، مسالمت‌آمیز و در چارچوب قانون اساسی و قوانین موضوعه کشورهای متبوع است. انتقاد از دولت و هیات حاکمه، اعتراض و راهپیماییهای قانونی و اعتصابهای صنفی در جهت به شکست کشاندن دولت مرکزی و سرانجام انتخابات و همه‌پرسی‌ها، نبردی آشکار برای کسب قدرت است که در سراسر دنیای دموکراتیک رواج دارد. در کنار این نبرد آشکار، همواره نبردی پنهان با دسیسه و نیرنگ و بازیهای پنهانی پشت پرده نیز رواج دارد که یکی دیگر از عوامل مهم جا به جایی قدرت در نظامهای دموکراتیک می‌باشد؛ این ماجرای روزمره، بخشی از واقعیات دنیای پیرامون ماست و آن چنان ما را احاطه کرده که اغلب از واقعیت هولناک آن غافلیم! اما سوال این است که آیا این ماجرا در ایران معاصر نیز جریان داشته یا همانند بسیاری از کشورهای غیرغربی در حاشیه این بازیها قرار داشته است؟

در واقع کشور ایران مابین دو فرایند فرهنگ دینی و سنتی و فرهنگ وارداتی مدرنیته در برزخ بسر می‌برد و در طول حیات سیاسی خود؛ یعنی از مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی (1284 تا 1357) در وضعیت عجیبی قرار داشته است؛ از طرفی استعمار انگلستان و بعدها آمریکا تلاش همه جانبه‌ای در جهت غارت منابع زیرزمینی و ملی ایران داشته‌اند و از طرف دیگر گروهی موسوم به منورالفکر در جامعه پدید آمدند که تحت تاثیر پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی دنیای غرب (اروپا و آمریکا) سعی در زدودن فرهنگ دینی و اسلامی مردم داشتند، زیرا آنها تحت تاثیر القانات و ظواهر غرب به این نتیجه رسیده بودند که عامل عقب ماندگی ایرانیان، توجه به دین و مذهب است. رژیم وابسته پهلوی نیز عامل برنده‌ای برای همین گروه بود. رژیم پهلوی به طور همزمان سه طرح را پیگیری می‌کرد:

- 1- اسلام زدایی و خارج کردن دین و روحانیت از گردونه قدرت
 - 2- غرب‌گرایی و نوسازی جامعه براساس الگوهای وارداتی و غربی
 - 3- ملی‌گرایی (که تلاش داشت ریشه ایران را به ماقبل اسلام بازگرداند و مذهب تشیع را که بنیاد اصلی ملیت ایرانی را تشکیل می‌داد، از صحنه جامعه و فرهنگ مردم حذف کند)؛ اما انقلاب اسلامی خط بطلانی برهر سه طرح مذکور بود.
- جناح روشنفکر و غرب‌گرا علی‌رغم برخی اختلافات جزئی با رژیم شاه، در این سه هدف عمده تشریک مساعی عمده‌ای روا می‌داشت و به همین

دلیل از سوی قاطبه مردم با بی‌توجهی مواجه بودند. چنانچه مردم، این گروه را مستفرنگ، بیگانه‌پرست و بی‌توجه به دین و اسلام می‌دانستند و آنها نیز اکثریت مردم را افرادی جاهل، ارتجاعی و بی‌خبر می‌انگاشتند و معتقد بودند که وقتشان ارزشمندتر از آن است که صرف این گروه نادان و جاهل شود.

در مقابل این جناح (روشنفکر غرب زده)، نیروهای مسلمان و متدینی قرار داشتند که سعی می‌کردند بنیانهای دینی جامعه را در مقابل هجوم سازماندهی شده دشمنهای داخلی و خارجی حفظ کنند (بدیهی است این مبارزه توأم با پیروزی و شکستهایی بود)؛ تا این که بزرگترین شخصیت اسلامی معاصر با طرح نظام ولایی _ شیعی، انقلابی را پی ریزی کرد که بنیان غرب‌گرایی و وابستگی را از بن کند و طرحی نو براساس اسلام پایه‌گذاری کرد.

در این میان بحث احزاب سیاسی در ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا دوام آنها به جایگاهشان در میان مردم بستگی داشته؛ یعنی هر چه با فرهنگ مردم سازگارتر بوده‌اند بیشتر دوام یافته‌اند و در غیر این صورت، بزودی از میان رفته‌اند.

000

احزاب ایرانی از سه جهت قابل بررسی هستند:

1- تاریخی

2- مبانی فکری

3- وابستگی و عدم وابستگی

ما در این فصل به اختصار به تقسیم‌بندی هر کدام از جهات بالا می‌پردازیم تا گامی در جهت آشنایی با مبانی فکری و زمینه‌های تاریخی حزب جمهوری اسلامی برداشته باشیم.

بررسی تاریخی احزاب سیاسی ایران

تاریخ احزاب سیاسی ایران را می‌توان به پنج دوره مشخص تقسیم کرد:

دوره اول: از زمان مشروطه (1284) تا به قدرت رسیدن رضاخان (1304)؛ این عصر، دوره اول تحزب در ایران بوده که عمدتاً عناصر منورالفکر در راس آن قرار داشته‌اند.

درست است که قبل از نهضت مشروطه نیز انجمنها و دسته‌هایی به صورت مخفی و غیرعلنی فعالیت داشته‌اند، اما نام حزب را نمی‌توان بر آنها گذاشت. بدین دلیل اکثر مورخان ایران معاصر، نهضت مشروطه را عامل به وجود آمدن احزاب سیاسی می‌دانند. اگر این سخن از جهت تاریخی صحیح باشد، تأییدی بر تئوری‌هایی است که پیرامون پیدایش احزاب سیاسی توسط صاحب‌نظران بیان شده است. در هر حال در این دوره پرآشوب، فضای جامعه ایران _ متأثر از فعالیت‌های آزادیخواهان _ برای فعالیت احزاب و دسته‌های سیاسی مناسب بوده و گروهی نیز از این فضا نهایت استفاده را برده‌اند.

دوره دوم: دوره سلطنت رضاخان (1304 تا 1320)؛ عصر دیکتاتوری خشن رضاخان یکی از سیاه‌ترین دوران حاکمیت استبداد و استعمار بر ایران است که نه تنها اجازه هر گونه فعالیت آزاد از آحاد ملت گرفته شده بود، بلکه به حریم زندگی خصوصی آنها نیز هر گونه تعدی و تجاوز روا داشته می‌شد. در این دوره سیاه، روحانیون، علما و متدینان در سخت‌ترین شرایط، روزگار را سپری می‌کردند؛ زنان عفیف و محجوب ایرانی، رنگ در خانه‌هایشان را هم نمی‌دیدند؛ در کنار این سختگیری زایدالوصف حتی عناصر و نیروهای ملی و غیر وابسته به دربار رضاخان نیز در انزوا بسر می‌بردند و تنها آنهایی حق حیات و حضور در صحنه سیاست و جامعه را داشتند که مراتب نوکری و چاکری خود را به رضاخان ابراز می‌کردند یا به طور مستقیم از جانب دولتهای خارجی، بخصوص انگلستان پشتیبانی می‌شدند. طبعاً در این دوران سیاه، احزاب نیز هیچ گونه فعالیتی نداشتند، زیرا رضاخان حتی به احزاب وابسته و

میدان دادن به آنها نیز اعتقادی نداشت.

دوره سوم: از سرنگونی رضاخان تا کودتای آمریکایی 28 مرداد (شهریور 1320 تا 28 مرداد 1332) را شامل می‌شود که شاهد شکل‌گیری دوره دوم تحزب در ایران بوده است. احزاب و جریانهای سیاسی و فکری در این عصر عمدتاً دارای سه‌گرایش عمده اسلامی، لیبرالیستی و ملی‌گرایانه و کمونیستی بوده‌اند و آنها به دلیل جو نسبتاً آزادی که به دلیل عدم قدرت شاه جوان بر جامعه حاکم بود، همه توان خود را برای بهره‌بردن از این فضا به کار گرفتند.

در فصول آتی، به دلیل اهمیت احزاب این دوره به تشریح آنها خواهیم پرداخت.

دوره چهارم: از کودتای ننگین 28 مرداد تا قیام خونین 15 خرداد 1342 را شامل می‌شود. در این دوره، احزاب سیاسی به دو شکل وابسته و غیروابسته به دربار، فعالیت می‌کردند و گروه احزاب غیروابسته فعالیت غیرعلنی و کم‌رنگی داشتند. اصولاً این دوره را باید دوره خاموشی احزاب سیاسی نامید؛ زیرا اولاً، محمدرضا شاه بعد از کودتای آمریکایی 28 مرداد، تحت نظر و سلطه مستشاران آمریکایی نوع جدیدی از دیکتاتوری را ترویج کرد. ثانیاً، نیروها و عناصر مردمی نیز بر اثر شکست نهضت ملی شدن نفت و عدم برنامه‌ریزی صحیح دولت ملی، دوره فترت را سپری می‌کردند. ثالثاً، روحانیت و نیروهای مسلمان به علت سرخوردگی از همکاری با روشنفکران و ملی‌گراها، تا حدود زیادی خود را از سیاست و فعالیتهای سیاسی کنار کشیده بودند.

دوره پنجم: با قیام الهی امام در سال 1342 آغاز و تا پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافت. ویژگیهای این دوره:

الف) شکست جریان حزب بازي رژیم شاه و تاسیس حزب واحد و فراگیر رستاخیز؛

ب) فعال شدن روحانیت و مومنین به اسلام و امام و تشکیل گروهها و احزاب سیاسی مخفی و مسلحانه علیه رژیم؛

ج) ظهور جریانات التقاطی در میان جوانان فعال و کم اطلاع مسلمان که خسارات جبران ناپذیری را بر مبارزان مسلمان وارد کرد.

د) در کنار عناصر مومن به امام، گروههای چپ‌گرا و ملی‌گرا فعالتر شدند.

بحث بیشتر درباره دوران پنج‌گانه مذکور و احزاب سیاسی عمده در طول فعالیت 73 ساله احزاب در ایران به فصول آینده موكول و مباحث این فصل با بررسی دو جهت دیگر تکمیل می‌شود.

مبانی فکری احزاب ایرانی

به طور کلی احزاب سیاسی ایران از جهت فکری به پنج دسته تقسیم می‌شوند:

1- احزاب اسلامی

مذهب، یکی از عوامل موثر در پیدایش احزاب سیاسی در کشور ما بوده است. چنانچه وابستگی حکومتهای قاجار و پهلوی به دولتهای استعماری و وابستگی فکری و حتی سیاسی برخی روشنفکران ایرانی به غرب از سویی و روحیه ظلم ستیزی و استقلال طلبی ذاتی اسلام از سویی دیگر عاملی بوده است تا علمای شیعه و مردم مسلمان همواره در صف مقدم مخالفت با جریانهای وابسته و مستبد قرار گیرند.

در طول حکومت قاجار که مصادف با نفوذ دولتهای اروپایی در دربار شاهان بوده است، همواره علمای شیعه در صف اول دفاع از منافع ملت علیه دربار و استعمار قرار گرفته‌اند و واقعه امتیاز رژی (تنباکو)، اولین قیام همه‌جانبه ملت به رهبری روحانیت برای مقابله با شاه و انگلستان بود. قیامی که در آن هم استبداد و هم استعمار شکست خورد و از طرف دیگر نقش علمای شیعه در رهبری نهضتهای ضد استبدادی و استعماری به اثبات رسید و مقدمه‌ای برای نهضت مشروطیت گردید.

فتوای صریح و تاریخی میرزای شیرازی موجب جنبشی مردمی علیه حکومت وابسته و ضعیف ناصرالدین شاه قاجار و سلطه استعمار انگلستان شد که در صورت پیگیری آن (این نهضت مردمی _ دینی، احتمالاً به دلیل نبود تشکیلات منسجم مذهبی و اسلامی پیگیری نشد)، برکات و ثمرات بسیاری

عاید جامعه اسلامی می‌گردید.

روحانیت، رهبر اصلی این جنبش بود و مردم نیز که تبعیت از روحانیت را همچون نماز بر خود واجب می‌دانستند، با تمام قوا وارد صحنه شدند، به گونه‌ای که موجب حیرت و وحشت ابرقدرتی چون انگلستان و حکومت قاجار شد. دلیل اصلی این حضور همه جانبه و فرمانبرداری تام مردم از روحانیت، حضور و فتوای مرحوم میرزای شیرازی (ره) بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله علیه است. حرره الاحقر محمدحسن الحسینی»¹ سازمان روحانیت در سراسر کشور که همگی از میرزای شیرازی تبعیت می‌کردند، متشکل از مجتهدین و علمای طراز اول و وعاظ و ائمه جماعات بود که در راس آنها مرحوم میرزا محمدحسن آشتیانی(ره) قرار داشت که از برجسته‌ترین شاگردان شیخ انصاری(ره) و بزرگترین عالم تهران بود.

روحانیت مبارز ایران که قبل از صدور فتوا و حکم تنباکو مردم را به صورت گسترده، علیه اقدام سفیهانه دولت وقت بسیج کرده و مساجد و حسینیه‌ها را به محل انقلاب و شورش علیه شاه و استعمار تبدیل نموده بودند، صدور حکم میرزای شیرازی _ که نشان دهنده توان و قدرت و نیز بینش بالای سیاسی روحانیت شیعه است _ مانند برخورد جرقه‌ای به انبار باروت بود؛ به گونه‌ای که تجار بزرگ تنباکو در اصفهان، تهران و شهرهای دیگر در تأیید این حکم، تمام تنباکوها را آتش زدند. حکم میرزای شیرازی چنان قاطع و صریح بود که حتی در اندرونی شاه نیز اثر کرد. محیط آکنده از شور و آگاهی مردم که نشان از فرهنگ بسیار بالای سیاسی جنبش تنباکو و قدرت تفکر مردم در رابطه با استعمار و استبداد داشت، موجب پیدایش احساس جمعی ملیت در ایران شد. اولین نهاد ملیت ایرانی با جنبش تنباکو متولد شد، نهادی که هویت ایرانی را به تمام جهانیان شناساند. ایرانی بودن در قضیه تحریم تنباکو؛ یعنی مسلمان و شیعه بودن؛ یعنی وابستگی عمیق، عاشقانه و آگاهانه به تفکر ولایی داشتن و نیز تأکید بر حضور همیشگی عاشورا و قیام حسینی در صحنه قلب و دل مردم؛ این طلب و درد مشترک مردم بود که آرمانشان را نمایان کرد و آنها را به جهادی فراگیر علیه استبداد و استعمار برانگیخت. روحانیون که تاکنون به صورت فردی در پی حل مساله جامعه و دفاع از منافع ملی مردم بودند، امروز به صورت جمعی و با مشارکت همه جانبه ملت به صحنه آمدند و هویت ملی ایران را ساختند و آن؛ یعنی اینکه شیعه بودن روح ایرانی است.

این هویت جمعی دینی، اصلی‌ترین عامل حضور توده مردم در صحنه مبارزه با استعمار و استبداد در طول تاریخ يك صد ساله اخیر بود، اما مشکل اصلی روحانیت در طول مبارزات پیگیر و مستمرش با استعمار و استبداد، متشکل نبودن فعالیت‌های آنان بوده است. نداشتن سازمان و تشکلی خاص، باعث شده بود که هر وقت روحانیت احساس تکلیف می‌کرد وارد صحنه می‌شد و مساجد و حسینیه‌ها را پایگاه اصلی تجمع و سازماندهی مردم برای مبارزه با استبداد و استعمار قرار می‌داد و بعد از به ثمر رسیدن مراحل اولیه نهضت، از پیگیری نتایج ثانوی آن و ادامه نهضت دست برمی‌داشت و مردم نیز به همین طریق به زندگی روزمره خود برمی‌گشتند و همین نقیصه باعث شده بود که از نتیجه مجاهدتها و زحمات آنها، دیگران و حتی دشمنان بهره ببرند؛ این نقیصه، برخی از متفکران و روحانیان را به فکر واداشت تا مبارزات خود را منسجم کنند و در قالب گروهها، جمعیتها و احزابی متشکل شوند تا بتوانند اهدافشان را پیگیری کنند؛ بر این اساس، نخستین تشکل را با نام «جمعیت فداییان اسلام» به رهبری شهید نواب صفوی تاسیس کردند، اما به دلیل اینکه مرجعیت وقت شیعه با آن همراه نبود، شکست خورد.

با ورود امام خمینی و شاگردان و پیروان ایشان به صحنه، روحانیت و نیروهای مذهبی جانی تازه گرفتند به طوری که تشکیل جامعه مدرسین، جامعه روحانیت مبارز، هیاتهای متلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی و چندگروه اسلامی دیگر از تلاشهای نیروهای مسلمان برای متشکل کردن مبارزات علیه رژیم شاه است (در فصل دوازدهم به تفصیل درباره این گروهها سخن خواهیم گفت).

در کنار این احزاب و گروهها که ماهیت دینی _ انقلابی داشتند و هدف نهایی آنها پیاده کردن احکام اسلامی در جامعه بود و ما آنها را احزاب اسلامی نوع اول و اصیل می‌نامیم، احزاب اسلامی نوع دوم و غیراصیل (که موسسان آنها افراد متدین و مذهبی بودند) نیز وجود داشتند؛ اما علی‌رغم تدین آنها، حزب یا گروه، ماهیت غیردینی داشت و نه تنها از حاکمیت اسلام و اجرای قوانین الهی پشتیبانی نمی‌کرد، بلکه توجه اصلی‌اش رو به جانب تفکر لیبرالیستی و روش حکومتی آن بوده است. این نوع جمعیتها همانا گروههای روشنفکری بوده‌اند که با سلطه بیگانگان و استبداد داخلی رژیم شاه مخالفت جدی نداشتند، بلکه سعی آنها محدود کردن قدرت حکومت استبدادی شاه (شعار شاه باید سلطنت کند نه حکومت) و زندگی در کنار

استعمارگران براساس تفاهم و همکاری بوده است؛ امری که فقط در خیال می‌گنجد. موسسان این تشکلهای چون می‌خواستند بین اسلام و ایدئولوژیهای غربی آشتی برقرار کنند، غالباً با ابراز مخالفت با انقلابیون مسلمان باعث رکود فعالیت‌های مبارزاتی می‌شدند. «نهضت آزادی ایران» نمونه بارز این نوع تفکر است که عده‌ای مسلمان، گروهی را به وجود آوردند که نه اسلام را به عنوان مکتبی تمام عیار قبول داشتند و نه ملتزم به پیاده کردن احکام اسلام در جامعه بودند. جنبش مسلمانان مبارز (جاما) نیز نمونه‌ای دیگر از این گونه احزاب است. این احزاب، زمینه مناسبی برای بروز التقاط در جریان فکری اسلامی بوده‌اند. چنانچه در پیدایش «سازمان مجاهدین خلق ایران» که به حق از جانب مردم ایران لقب «منافقین» را دریافت کردند، نقش این گونه تفکر بخوبی مشهود است.

2- احزاب ملی‌گرا و غرب‌گرا

جریان ملی‌گرایی در ایران، مصادف با ظهور و بروز جریان منورالفکری آغاز شد. از زمان نهضت مشروطیت در کنار نیروهای مذهبی و روحانیت، طبقه جدیدی تحت عنوان منورالفکر پیدا شد که همواره گرایش‌هایی جهت زدودن فرهنگ اصیل اسلامی مردم داشتند. میرزاملکم خان ناظم‌الدوله، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا عبدالرحیم طالبوف و میرزاآقاخان کرمانی از اصلی‌ترین افراد این جریان در صدر مشروطه بودند. شعار اصلی ملکم خان که در جریان روشنفکری تداوم یافت، «اخذ بدون تصرف تمدن فرنگی» بود. ترویج فراماسونری، مبارزه جدی با مذهب و روحانیت و اندیشه ترقی و ناسیونالیسم ایرانی از خدمات شایان این منورالفکرها به جریان غربزده و غرب‌گرایی ایرانی بود. در این میان آخوندزاده و میرزاآقاخان، مروج «ناسیونالیسم ایرانی» بودند که ریشه‌اش در عهد قدیم و قبل از اسلام بود. تفکری که در اندیشه و تز طرفداران رضاخان و «محمدعلی فروغی» به اوج خود رسید و بنای ایدئولوژی رژیم پهلوی را گذاشت. به هر حال با ظهور این جریان جدید، انحرافی عظیم در روند حیات سیاسی مردم و جامعه ایرانی رخ نمود که یک طرف آن به ناسیونالیسم منحط پهلوی (آریایی‌گری افسانه‌ای) و طرف دیگر آن به جریان روشنفکر غربزده و ملی‌گرای جدید ایران منتهی شد. در این جریان که به اسم ملیت و ملی‌گرایی عملاً در برابر اسلام و فرهنگ اسلامی ایستاد و سعی بلیغ در غربی کردن جامعه از نوک پا تا فرق سر داشت، از افراد کاملاً وابسته به دربار تا افراد مبارز مشاهده می‌گردد؛ مانند حسن تقی‌زاده، علی اکبر دهخدا، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، میرزا عباسقلی آدمیت، سید نصرالله تقوی، محمدعلی فروغی، میرزا محمود احتشام السلطنه، ملک المتکلمین، حسین مشیرالدوله، احمد کسروی، سیدضیا طباطبایی، احمد قوام، دکتر محمد مصدق و برخی دیگر از تحصیلکردگان و فرنگ‌رفتنان که همگی از سردمداران فکری و سیاسی این جریان فکری و سیاسی بوده‌اند. اختلاف‌هایی که در این جریان دیده می‌شود، تا حدود زیادی به اختلافات درونی جامعه غرب باز می‌گردد، زیرا هر کدام از افراد این جریان، دلبسته به ظاهری از ظواهر فرهنگ و تمدن غربی و اروپایی بوده‌اند.

سلاح روشنفکری و تشبث به اندیشه ترقی و ملیت‌پرستی، حربه‌ای در دست این جریان روشنفکری بوده است تا به وسیله آن بتوانند جامعه را همبسته و متحد نمایند، غافل از اینکه روح جامعه ایرانی، مذهب تشیع و اسلام ولایی و نماینده و مظهر جامعه ایرانی، روحانیت است و آنها در تلاش خود، خواسته یا ناخواسته بزرگترین خدمت را به استعمار و استبداد می‌نمودند، زیرا سعی داشتند جامعه را از اصالت و روح خود جداکنند و آن را وابسته به عواملی چون نژاد، زبان، جغرافیا و سوابق تاریخی (آن هم قبل از اسلام) نمایند، اموری که در عین اهمیت‌شان به منزله جسم این روح می‌باشد. اما ملی‌گرایی از جهت سیاسی، بعد از جنگ جهانی دوم (20 شهریور 1320) ظهور پیدا کرد و مهمترین تشکل سیاسی این گرایش، «جبهه ملی» بوده است که در بحبوحه ملی شدن نفت در کنار آیت الله کاشانی و فداییان اسلام به ایفای نقش پرداخت. دکتر محمد مصدق که در راس جبهه ملی قرار داشت، مظهر و رهبر اصلی این جبهه و نیز از پیشگامان جریان روشنفکری و ناسیونالیسم آن زمان علیه استبداد محمدرضا شاهی و استعمار انگلستان بود؛ اما به دلایلی (که در فصل نهم به آنها اشاره خواهد شد)، نتوانست چنانچه باید به ایفای نقش بپردازد، بدین جهت بعد از کودتای 28 مرداد 1332 فعالیت جبهه ملی نیز به صورت پراکنده و کم‌جلوه ادامه یافت تا این که بعد از انقلاب اسلامی مجدداً احیا شد، اما به دلیل ناهماهنگی اصولی با حرکت اسلامی مردم، بعد از چندی مجدداً به گوشه عزلت کشیده شد. در کنار جبهه ملی، احزابی چون حزب ملت، پان ایرانیسم و حزب ایران نیز فعالیت می‌کردند که در مباحث بعدی به آنها اشاره خواهد شد.

3- احزاب کمونیستی

احزاب کمونیستی در ایران تحت تاثیر مارکسیسم و عقاید فلسفی و اجتماعی مارکس قرار داشتند، اما از جهت سیاسی، یا وابسته به حزب کمونیست شوروی سابق بودند که ایدئولوژی مارکسیسم _ لنینیسم را با اصل مرکزیت اتحاد جماهیر شوروی ترویج می‌کردند یا وابسته به حزب کمونیست چین بودند که ایدئولوژی مارکسیسم _ لنینیسم را با اصل تفکر مائوئیسم تبلیغ می‌نمودند. در ایران احزاب دسته اول قویتر بودند، زیرا شوروی به جز حمایت معنوی و ایدئولوژیکی، این احزاب را تحت حمایت‌های مادی خود نیز قرار می‌داد تا به موقع از آنها به عنوان اهرم فشار بر رژیم شاه یا همکاری با آن استفاده کند.

حزب توده ایران، مهمترین حزب با ایدئولوژی مارکسیسم _ لنینیسم در ایران بوده است که از شهریور 1320 تا 1357² با فعالیت علنی و غیرعلنی حامی سیاست‌های شوروی در ایران بوده است. در کنار این حزب می‌توان از فرقه دموکرات آذربایجان (که عامل تجزیه آذربایجان بوده است)، حزب رنجبران (بیشتر متمایل به چین)، سازمان پیکار (منشعبین و مرتدین از سازمان مجاهدین خلق)، حزب کومله کردستان و تا حدودی سازمان چریک‌های فدایی خلق نام برد.

به غیر از احزاب و سازمان‌های مارکسیستی که عملاً به شوروی و حزب کمونیست آن وابستگی داشتند، برخی سازمان‌های مائوئیستی و کمونیستی که وابستگی ایدئولوژیکی به حزب کمونیست آلبانی داشتند، نیز فعالیت می‌کردند، اما از آنجا که از نظر عده و عده بسیار کم اهمیت بوده‌اند، طرح آنها ضروری نمی‌نماید.

احزاب کمونیستی در ایران به دلیل تعارض علنی با فرهنگ مردم _ که همان اسلام‌خواهی و خداواری است _ هیچ گاه در جامعه از پایگاه مستحکمی برخوردار نشدند و عمر چندانی نیافتند و تنها کسانی به این احزاب گرایش جدي داشتند که یا از اسلام اطلاعات درستی نداشتند و بر اثر تبلیغات رنگارنگ مارکسیست‌ها جذب آنها می‌شدند یا به دلیل گرایش‌های مادی‌مسئله‌گانه و نفسانی خودشان (چون مارکسیسم قیدوبندهای اخلاقی را از دست و پای آنها باز می‌کرد) از آن استقبال می‌کردند و گروهی نیز مارکسیسم را تئوری انقلاب و مبارزه با رژیم می‌دانستند؛ بنابراین برای رهایی از ظلم و ستم رژیم پهلوی و بی‌عدالتی‌ها به دامان سازمان‌های کمونیستی کشیده می‌شدند³.

با وجود این، از آنجا که جریان‌های مارکسیستی ایران در طول فعالیت خود، دریافتند که با قدرت و نفوذ اسلام و روحانیت در ایران نمی‌توانند، مقابله کنند، در سال‌های آخر عمر رژیم پهلوی، دست به حيله تازه‌ای زدند و آن، آمیخته کردن اصول مارکسیستی با مفاهیم و اصطلاحات اسلامی بود که این اغراق بزرگ، تحت عنوان جریان التقاط معروف گشت.

4- احزاب و گروه‌های التقاطی

احزاب و گروه‌های التقاطی، خطرناکترین گروه‌های فکری و سیاسی دوره اخیر تاریخ ایران بوده‌اند که صدمات فراوانی نیز بر نهضت اسلامی وارد کرده‌اند. التقاط ترکیب ناهماهنگ دو یا چند ایدئولوژی متعارض است که به شیوه گزینشی جمع آوری شده‌اند. ریشه اندیشه ترکیب و تلفیق اسلام با ایدئولوژی‌های غربی (خصوصاً فلسفه غربی و پوزیتیویستی و مارکسیسم) به دوره رضاخان بازمی‌گردد؛ در این دوره برخی از نویسندگان متجدد و گروهی از فرنگ رفته‌ها که مقهور و متمایل به پیشرفت‌های مادی و تکنیکی اروپا شده بودند و از طرفی وابستگی خانوادگی، اقلیمی و سنتی به باورهای اسلامی داشتند، راه احیا اسلام را به زعم خود، زدودن خرافات از دامان اسلام و عرفی کردن دین می‌دیدند؛ آنها بنا داشتند که چهره‌های غربی و متجددپسند از اسلام و دین ارائه دهند، لذا جریان سومی را در برابر دو جریان فکری متمایل به غرب به وجود آوردند. جریان اول؛ روشنفکرانی بودند که توجه عمده‌شان به لیبرالیسم غربی بود. جریان دوم؛ روشنفکرانی بودند که به مکاتب دیگر بلوک غرب چون آگزیستانسیالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم دل‌بستگی داشتند. جریان‌اتی که جناح چپ اندیشه و فرهنگ غربی را تشکیل می‌دادند، گذشته از گروه‌ها و احزاب کمونیستی، گروه‌هایی چون نیروی سوم «خلیل ملکی» که تلفیقی از سوسیالیسم و دموکراسی غربی بود یا نهضت خداپرستان سوسیالیست «محمد نخشب» یا حتی حزب زحمتکشان لاقول در برخی زمینه‌ها، نمونه‌هایی از این جریان فکری بوده‌اند. اما جریان سوم که تلفیقی از اسلام با یکی از مکاتب غربی بود، شامل گروهی از مسلمانان می‌شد که پوسته اسلام را با مغز مکتب و ایدئولوژی

بیگانه تلفیق و آمیخته می‌کرد. «نهضت آزادی ایران» که ترکیبی از لیبرالیسم غربی و ناسیونالیسم ایرانی از نوع جبهه ملی و اسلام منهای روحانیت و فقاقت بود، قویترین گروهی بود که در طی سالهای 1340 به بعد به صورت نیمه علنی فعالیت می‌کرد. با وجود این نهضت آزادی را نمی‌توان جریان‌ی تقاطعی نامید، زیرا علی‌رغم دلبستگیهای فکری به ایسم‌های غربی _ خصوصا علوم تجربی و تکنولوژی آن _ هیچ‌گاه سعی در اسلامی جلوه دادن آن ایدئولوژی‌ها نداشت بلکه تلاش آنها عرفی جلوه دادن دین و اسلام بود⁴ که به نوبه خود راه را برای گروه دیگری که شناخت بسیار سطحی‌تری از اسلام و مارکسیسم داشت، فراهم کرد و این همان دامی بود که از جانب مارکسیست‌ها در سر راه جوانان ایرانی پهن شد. مارکسیسم که پایگاهی در جامعه نداشت، تنها در صورتی می‌توانست به حیات خود ادامه دهد که تحت پوشش اسلامی در بیاید، لذا نوشتارهایی که تحت عنوان اسلامی، افکار مارکسیستی را تبلیغ می‌کردند، پا به عرصه گذاشتند و گروهی از جوانان خام و ناآگاه مسلمان و روشنفکر را که علاقه‌مند به سرنوشت کشور و بیزار از سلطه آمریکا و رژیم پلیسی شاه بودند، به دام انداختند. در این میان گروه‌هایی متولد شدند که حاصل تلفیق ناآگاهانه و (بعضا آگاهانه) اسلام و مارکسیسم بودند، نادیده انگاشتن تضاد غیرقابل رفع اسلام و مارکسیسم⁵ و تلفیق این دو، جریان بسیار خطرناکی را به وجود آورد که بعدها به نام جریان نفاق در جامعه ما معروف شد.

سازمان مجاهدین خلق ایران، گروه فرقان و آرمان مستضعفین سه گروه عمده جریان التقاط در جامعه ما بوده‌اند⁶. در کنار این سه گروهك، جریان تلطیف شده نفاق و التقاط که از جهتی خطرناکتر از گروهک‌های مذکور بود، وجود داشت که تنها هوشیاری و فراست مومنانه امام خمینی توانست آن را افشا و سرکوب کند و آن باند منحرف و خطرناک مهدی‌هاشمی بود که با نفوذ غیرقابل جبرانی که در فکر و زبان قائم مقام رهبری کرده بود، می‌رفت که بنیان تفکر ولایی و نظام اسلامی را برای همیشه به نابودی بکشد که با الطاف الهی نابود گردید. اگر چه این جریان فعالیت‌های محدودی در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چون ترور مرحوم شمس‌آبادی داشته است، اما از آنجا که عمده فعالیتش مربوط به بعد از انقلاب اسلامی است، از تحلیل و بررسی آن صرف نظر می‌کنیم.

5- سیاست گریزی تحت عنوان دین

یکی دیگر از جریان‌های فکری خطرناکی که در حیات معاصر ایران نقش اساسی داشته است، جریان جدایی دین از سیاست است (در دوره‌های اخیر در حوزه‌های علمیه نجف اشرف و مشهد طرفداران بسیار جدی داشته است)؛ گروهی از روحانیان و متدینان که از فعالیت‌های سیاسی و مبارزات مردمی سرخورده شده و نامردمی و خیانت‌های روشنفکران را نیز در طول مبارزات ملت ایران به عیان دیده بودند و از طرفی سختی‌های مبارزه نیز به مذاق برخی از آنها خوش نمی‌آمد، تحت تاثیر شعار انحرافی جدایی دین از سیاست قرار گرفتند و به قول معروف، یکسره حکومت را به قیصر و شاه سپردند و کنج عزلت گزیدند و خود را به امور فرعی و پیش پا افتاده مشغول کردند؛ از آن بدتر، این که نه تنها خود از جهان پیرامون و ظلمی که به مردم می‌شد، غافل شدند؛ بلکه کسانی را که برای رفع ظلم و اقامه عدل قیام می‌کردند، شماتت می‌کردند، چنانچه نزد آنها آخوند سیاسی مساوی با ارتداد بود. مهمترین گروهی که به صورت منسجم و تشکیلاتی این تفکر را در جامعه و خصوصا جوانان رواج می‌داد، «انجمن حجتیه مهدویه» بود که بعد از شهریور 1320 ابتدا با نام «انجمن تبلیغات اسلامی» و بعدها با نام جدید؛ یعنی «انجمن حجتیه مهدویه» فعالیت می‌کرد. ماده سوم این انجمن گویای فعالیت آن می‌باشد:

«... این انجمن به هیچ یک از احزاب سیاسی بستگی ندارد و هر نوع فعالیت سیاسی و تبلیغ مرامی در داخل آن ممنوع است...»

انجمن مذکور با تبلیغ شعار «اسلام تنها دین عبادت است» عملا مروج اسلام تک بعدی بود و خطر این شعار همانند شعارهایی چون: «اسلام، تنها دین سیاست و انقلاب است» و «اسلام تنها دین آخرت است»، اسلام را تهدید می‌کرد؛ زیرا اسلام یک بعدی، نه مشکل دین مردم را حل می‌کند و نه مشکل اجتماعی و سیاسی جامعه را و این همان هدفی بود که استعمار با صرف مبالغی هنگفت درصدد دست یافتن به آن بود. مبارزه پیگیر و فراگیر با ظواهر فرقه ضاله بهائیت، آن هم در زمانی که بهائیت در اکثر ارگان‌های تصمیم‌گیری رژیم شاه حضوری فعال داشتند، نوعی خود مشغولی برای جوانان متدین و پرشور ایرانی بود که آنها را از مسائل اساسی‌تری چون چپاول ثروت و محو دین توسط صهیونیسم بین‌الملل و

امپریالیسم و استکبار و ظلم رژیم شاه باز می‌داشت و نه تنها جوانان را از هدف اصلی دور می‌کرد، بلکه آنها را دقیقاً مقابل نهضت امام خمینی و حرکت سیاسی _ الهی معظم له قرار می‌داد. از طرف دیگر، تز خطرناک «با پر شدن فساد، زمینه ظهور حضرت امام زمان _ عجل الله تعالی فرجه الشریف _ فراهم خواهد شد» و حرکت‌های اصلاحی و ایجاد اصلاح در جامعه به منزله تاخیر انداختن ظهور امام علیه السلام و محکوم به شکست است، آن چنان فریبنده بود که صرف وقت و هزینه بسیاری برای خنثی کردن آن لازم بود و یکی از مشکلات امام رحمه الله در طول نهضت، مقابله با همین جریان خطرناک و متحجرانه بود. تحلیل جریان فکری جدایی دین از سیاست و انجمن مذکور، احتیاج به وقت و مطالعه جداگانه‌ای دارد که امیدواریم اهل تحقیق بدان مبادرت ورزند.

وابستگی یا عدم وابستگی احزاب ایران

یکی از جهات مورد بحث در خصوص احزاب سیاسی ایران، وابستگی و عدم وابستگی آنهاست و از آنجا که وابستگی یا بیگانگی است یا به رژیم شاه؛ بنابراین احزاب از این جهت به سه دسته تقسیم می‌شوند:

1- احزاب دست نشانده بیگانه

یکی از راه‌های نفوذ استعمار در جامعه، نفوذ در مراکز مهم جامعه از جمله احزاب است. این چنین احزاب کاربردهای خاصی برای بیگانگان داشتند؛ اولاً، نیروهایی را در جهت اهداف استعمار تربیت و تجهیز می‌کردند. ثانیاً، برخی از آنها به عنوان عوامل اطلاعات و جاسوسی بیگانگان فعالیت می‌کردند. ثالثاً در بروز بحرانها و شورش‌های اجتماعی نقش آلترناتیو را در جامعه بازی می‌کردند. رابعاً در مواقع لزوم، اهرم فشار بر رژیم و جامعه بوده‌اند. خامساً، تربیت‌شدگان و وابستگان به آنها می‌توانستند در مراکز کلیدی رژیم فعالیت نمایند. بدین لحاظ قدرتهای بیگانه خصوصاً انگلستان، آمریکا و شوروی، احزاب و افرادی را در جهت اهداف خود در جامعه ما پرورش می‌دادند تا در مواقع لزوم از آنها استفاده کنند.

حزب دموکرات آذربایجان، حزب توده و حزب دموکرات قوام از جمله این احزاب می‌باشند.

2- احزاب وابسته به دربار و شاه

رژیم شاه بعد از اینکه قدرت خود را تثبیت و تمام گروه‌ها و جمعیت‌های اسلامی، ملی و کمونیستی را سرکوب کرد (بعد از کودتای 1332)، دست به تاسیس احزابی دست نشانده زد. رژیم از این امر دو هدف عمده را تعقیب می‌کرد:

- 1- دموکراتیک جلوه دادن رژیم در نزد افکار عمومی جهان و اربابان غربی و همچنین مشروع و مقبول نمایاندن نظام؛
- 2- سرگرم کردن مردم؛ یعنی مردم را بدین وسیله در مسائلی چون اکثریت و اقلیت و... سرگرم و به بازی می‌گرفت.

بر این اساس، دست به تشکیل احزابی چون ایران نوین، مردم، ملیون، رستاخیز و غیره زد. احزاب دست نشانده دربار در دو مقطع تاریخی دو ظهور خاص داشتند:

در مقطع اول؛ سیستم چندحزبی تاسیس شد. چنانچه در سال 1336 دو حزب ملیون به ریاست «اقبال» و حزب مردم به ریاست «علم» تشکیل شدند که فقط مورد توجه درباریان و دست‌نشانندگان رژیم قرار گرفتند و عملاً مردم استقبالی از آنان نکردند. این دو حزب با بازی اکثریت و اقلیت در درون پارلمان، نمایش دموکراسی در جامعه را بازی می‌کردند که طی سالیان بعد به شکست کامل انجامید.

مقطع دوم؛ با افزوده شدن خود بزرگ‌بینی شاه و تفرعن بیش از حد رژیم پهلوی، شاه در یک مانور مضحک سیاسی، تمام احزاب را منحل و حزب واحد رستاخیز را تاسیس کرد، اما علی‌رغم تبلیغات و تهدیدات فراوان رژیم، مردم از این حزب هم استقبالی نکردند و با آغاز انقلاب اسلامی به طور کامل شکست خورد.

از آنجا که حزب رستاخیز، نمادی از خودبزرگ بینی شاه بود، ما در فصل پانزدهم به بررسی مختصر ایدئولوژی و مرام حزب شاهانه خواهیم پرداخت.

3- احزاب مستقل

احزابی که بر اثر تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه و توافق داخلی بین نخبگان و سیاسیون همفکر ایجاد می‌شود، مستقل نامیده می‌شوند. این احزاب شامل طیف گسترده احزاب اسلامی، ملی و حتی کمونیستی است؛ مثلاً جمعیت فداییان اسلام، هیأت‌های موتلفه اسلامی، جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملل اسلامی، مجاهدین خلق و فداییان خلق (علی‌رغم اینکه برخی از آنها بعداً به دامن بیگانگان غلتیدند و برخی دیگر دارای منافع و تفکرات فرامرزی و از جهت فکری و ایدئولوژیکی وابسته به بلوک‌های قدرت سیاسی شرق یا غرب بوده‌اند)، احزاب مستقل محسوب می‌شوند، زیرا تا پیش از انقلاب اسلامی وابستگی رسمی و علنی به بیگانگان و رژیم شاه نداشته‌اند. نکته شایان ذکر درباره احزاب مذکور این است که چون اکثراً فاقد پایگاه مردمی بودند با اندک عملیات پلیسی رژیم شاه از بین می‌رفتند؛ البته برخی از آنها نیز مجبور شدند بساط فعالیت خود را در خارج از ایران پهن نمایند.

000

بحث احزاب سیاسی ایران (از مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی) دامنه وسیعی دارد که ما در فصول آینده به برخی از آنها که نیاز به تحلیل دارند، می‌پردازیم.

1- در صحت انتساب این فتوا به میرزای شیرازی برخی شك کرده‌اند و ظاهراً دلیل این شك و تردیدها دسیسه عمال انگلستان و دربار شاه بوده‌اند، زیرا حضور قدرتمند مردم بعد از فتوای میرزای شیرازی چنان وحشت و حیرتی در آنها ایجاد کرده بود که هیچ چاره‌ای جز شایعه پراکنی و طبیعتاً متفرق کردن مردم نداشتند، اما مورخان صاحب صلاحیت همگی صحت انتساب این فتوا را تایید می‌کنند. گذشته از اینکه امام خمینی این فتوا را از میرزای شیرازی می‌دانند: «آن نصف سطر میرزای شیرازی رضوان الله علیه مملکت ما را از حلقوم خارجها بیرون کشید، ایوم الاستعمال دخانیات حرام است، معارضه با امام زمان است، این يك كلمه يك ملت را وادار کرد که مخالفت کنند.» (صحیفه نور، ج 9، ص 119). استاد شهید آیت‌الله مطهری نیز ضمن تایید بر صدور چنین حکمی، آن را از اختیارات ولی فقیه می‌دانند، اختیاری که در دستان مرحوم میرزای شیرازی (ره) بوده است: «میرزای شیرازی تنباکو را تحریم موقت کرد. فرمود: ایوم حرام است و بعد از مدتی خودشان حلال کرد، چرا؟ زیرا بر اساس اختیار حاکم شرع يك سلسله اختیارات دارد و به موقع می‌تواند از آن استفاده کند.» (اسلام و مقتضیات زمان، ج 2، ص 91). به عبارت دیگر کلمه «ایوم» به معنای امروزه نشان دهنده موقتی بودن حکم و ولایی بودن آن است و میرزای شیرازی از اختیارات ولایت فقیه استفاده کرده‌اند و علیه اقدام مشترک دربار و استعمار قیام کردند. مرحوم آیت‌الله حاج آقامرتضی حائری یزدی نیز ضمن نقل داستانی از مرحوم آقاسید محمد فشارکی بزرگترین و اصلی‌ترین شاگرد میرزای شیرازی به خوبی نشان می‌دهند که حکم تحریم تنباکو مستقیماً از جانب میرزای شیرازی (ره) صادر شده است، بلکه در آن از قرائن نوشته ایشان برمی‌آید که میرزای شیرازی این حکم را با اشاره حضرت ولی‌الله الاعظم سلام الله علیه نگاشته است. (سر دلیران، تالیف آیت‌الله حائری، دفتر نشر برگزیده، قم، ص 101-100) برای اطلاعات بیشتر از نهضت تحریم تنباکو به سخنان امام خمینی که در صحیفه نور مندرج است (جلد 7 ص 206، ج 8 ص 27 و 179، ج 1 ص 16 و 177 و 259، ج 9 ص 119، ج 3 ص 179، ج 15 ص 21، ج 17 ص 169، ج 18 ص 136 و ج 20 ص 31) با کنار هم گذاشتن این سخنان دیدگاه امام درباره این نهضت مشخص می‌شود. کتابهای نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت تالیف پروفسور حامد الگار (ترجمه دکتر ابوالقاسم سري، انتشارات قدس) اطلاعات جامع و دقیقی از نقش دین و روحانیت در دوره قاجاریه عموماً و نهضت تنباکو خصوصاً ارائه می‌دهد. همچنین کتاب تحریم تنباکو اولین مقاومت منفي در ایران، تالیف ابراهیم تیموری (کتابهای جیبی) علی‌رغم برخی اشکالات، اطلاعات مفیدی را درباره این جنبش ارائه می‌دهد.

2- فعالیت حزب توده و دیگر احزاب دسته چپی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از مباحث مهم تاریخ معاصر ماست که در جلد‌های بعدی بدان پرداخته می‌شود.

3- باید توجه داشت که در آن مقطع زمانی، شعارهای عدالتخواهی و برابری و امپریالیسم‌ستیزی مارکسیست‌ها بسیار پرجاذبه بود.

- 4- گذشته از این، عناصر نهضت آزادی با مارکسیسم و مبانی آن میانه خوبی نداشتند و از نقادان جدی این مکتب در ایران بودند، زیرا مارکسیسم را حرکتی ضد دینی می‌دانستند، برخلاف جریان‌های لیبرالیستی که (به نظر آنها) با مذهب نسبت منفی نداشتند و با همین نگرش ارتباط با آمریکای مسیحی را در مقابل شوروی ملحد توجیه می‌کردند.
- 5- استاد علامه جعفری، جریان ملاقات و مصاحبه خود با برخی از دانشمندان شوروی را بازگو می‌کند که طی آن برخی از آنها از مشترکات بسیار بین ما و آنها سخن می‌گویند و اینکه یکی از دانشمندان شوروی مولوی را ماتریالیست می‌دانست (صحیفه دل، ص 42 و 43). استاد شهید آیت‌الله مطهری نیز درمندان از جریانی که بزرگان فکری ما چون مولوی، حافظ را ماتریالیست می‌نامیدند و تفسیر ماتریالیستی از قرآن و متون دینی ما ارائه می‌دهند، شکایت داشتند و احساس خطر می‌کردند. حضرت امام خمینی نیز نسبت به این جریان خطرناک بسیار حساس بودند که شرح آن را در فصل نهم خواهیم خواند.
- 6- خسارتی که گروهک فرقان و سازمان منافقین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بر جامعه وارد کردند، غیرقابل جبران است. شهادت آیت‌الله مطهری، شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله باهنر، شهید رجایی، شهدای محراب و بسیاری دیگر از شخصیت‌های علمی و سیاسی نظام اسلامی نمونه‌هایی از جنایات این گروهک‌های خشن و التقاطی است.